فهرست

[اصول/ سیره خداوند تبارک و تعالی 2](#_Toc136179562)

[پیشگفتار 2](#_Toc136179563)

[رفتارهای خداوند تبارک و تعالی 2](#_Toc136179564)

[نکته مقدماتی: همانندی خداوند 2](#_Toc136179565)

[تقریر در خصوص تشبه 3](#_Toc136179566)

[مشرب‌های فلسفی 3](#_Toc136179567)

[نکته 4](#_Toc136179568)

[مطلب دیگر 6](#_Toc136179569)

[یک بحث دیگر 6](#_Toc136179570)

[واژگان ارتباط انسان با خدا 7](#_Toc136179571)

# اصول/ سیره خدا/مقدمات

# پیشگفتار

مبحث چهارم در سلسله مباحث سیره، بحثی بود با همین عنوان یا با عنوانی مثل سنت و امثال اینها در رابطه با خداوند تبارک و تعالی.

خداوند افعالی دارد، آیا افعال خداوند می‌تواند مصدر و منشأ حکم شرعی بشود یا این ظرفیت اینجا وجود ندارد و متفاوت با سیره معصومین یعنی انسان‌های معصوم است؟

در واقع در بحث سوم، سیره معصومین را مورد بحث قرار می‌دادیم انسان‌هایی بودند که از مقام عصمت برخوردار بودند و مشمول آن بحث می‌شد و از طریق آن ادله عقلی و نقلی سیره آن‌ها مورد تأکید قرار می‌گرفت و لااقل با قیود و شرایطی حتی می‌شد حرمت و وجوب یا الزام و رجحان را هم استفاده کرد.

اما وقتی از سطح انسان بالاتر رفتیم و به خداوند تبارک و تعالی رسیدیم داستان متفاوت است، آنجا جنبه انسانی نیست. این بحث به شکلی در غیر خدا، از ملائکه هم می‌شود متصور باشد و نمی‌دانیم چقدر ارزش بحث داشته باشد اگر نکته خاص داشت در پایان بحث عرض می‌کنیم.

# رفتارهای خداوند تبارک و تعالی

در مبحث چهارم بحث خداوند مطرح است که رفتارهای او چگونه است.

دیروز عرض کردیم نکات مقدماتی را توجه دادیم و اولاً اینکه در مورد خداوند، هم افعال است و هم اسماء و اوصاف وجود دارد و هر یک از اینکه در دو حوزه تشریعی و تکوینی متصور است و از طرف دیگر در مقدمه این را عرض کردیم که این بحث جایگاه دارد و قابل توجه است از جهت اینکه در بعضی از مباحث هم مورد استفاده قرار گرفته است حتی در حدی که در تفسیر تنزیلی به این مسئله، در شکل وسیعی پرداخته شده است و شاید یکی از مبانی و مبادی آن، این قصه کپی‌برداری از رفتارها و اقدامات خداوند در افعال تشریعی او باشد.

# نکته مقدماتی: همانندی خداوند

یک نکته مقدماتی در اینجا مناسب است به آن اشاره کنیم و آن این که انسان همانند خداوند بشود، همانندی خدا و تلاش برای همگونی خداوند چیزی است که در ادبیات عرفانی و فلسفی سابقه دارد

این مقدمات و مباحثی است که ربط دارد ولو اینکه ربط آن نزدیک نباشد ولی توجه به آن خوب است مثلاً ملاحظه کنید بعضی در غایت علوم عقلی یا فلسفه گفته‌اند التشبه بالباری، این در مقدمه اسفار هست، در کلمات بوعلی هست، فلاسفه زیادی دارند و در دوره یونان بوده است که اصلاً غرض و غایت یادگیری فلسفه و حکمت، تشبه به باری تعالی است. گفته می‌شود که غایت و هدف از فراگیری و آشنایی با حکمت و فلسفه، غایت قریبه آن این است که فلان و فلان است ولی غایت قصوی تعلم فلسفه گفته شده است التشبه بالباری تعالی.

اینکه سطح خود را بالا بیاورد و یک افق نزدیک‌تری به خدا پیدا بکند از جهت اینکه خدا احاطه علمی دارد، او احاطه علمی پیدا بکند.

اصل این تشبه ادبیاتی در بحث‌های غایت فلسفه دارد، سابقه‌ای دارد که غایت فلسفه تشبه به باری است.

# تقریر در خصوص تشبه

حالا تشبه چیست؟ تقریرهای مختلفی وجود دارد

۱- این است که تشبه در احاطه علمی بر عالم، چون علوم دیگر یک احاطه ریز می‌دهد ولی نگاه فلسفی یک احاطه کلان به شناخت عالم می‌دهد، از این جهت یک تشبه ویژه به خداوند است در علم و احاطه علمی کلان به عالم هستی و مخلوقات الهی. یا حتی کل هستی، یک احاطه تامه‌ای در اثر فلسفه حاصل می‌شود از این جهت گفته شده است غایت فلسفه تشبه است.

در این جمله‌هایی که به کار بردم یا تعابیری که به کار بردم دقت کردید، از یک منظر هر دانشی انسان را به آن احاطه و علمی می‌رساند که علم هم از خداست، یک تشبه مطلقی در همه هست

ولی در فلسفه یک تشبه ویژه‌ای است و آن ویژگی در این است که یک احاطه عام و کلان به آدم می‌دهد، یک نگاه عمومی به هستی با تعلم فلسفه حاصل می‌شود. یعنی کل هستی را یکپارچه یک نگاه عامی به وجود می‌آورد و پدید می‌آورد از این جهت گفته شده است یک تشبه خاصی در اینجا هست.

این هم یک ادبیاتی است که در فلسفه وجود دارد و با این بحث یک ارتباطی می‌تواند داشته باشد.

۲- از سوی دیگر باز این مسئله در عرفان باز، به شکل بیشتری مطرح است، در بحث انسان کامل و مظهریت تامه اسماء و صفات الهی است، در عرفان این بحث به یک اوجی می‌رسد.

در منطق عرفانی، رابطه عالم با خدا به شکل علیت در آن نگاه کلامی، یا علیت در نگاه مشائی، یا علیت در نگاه صدرایی هم بسنده نمی‌شود و علیت در آنجا یک تفسیر دیگری ارائه می‌شود که عبارت است از مظهریت نسبت به اسماء و صفات الهی.

همان‌طور که در این بیان ملاحظه کردید در رابطه انسان و مخلوقات و عالم و آدم با خداوند، به یک تعبیر عام، گفته می‌شود علیت، خدا علت است و اینها معلول هستند.

# مشرب‌های فلسفی

اما حقیقت این علیت تفسیرهایی دارد در طیفی بسیار متعدد و گوناگون.

۱- تفسیر علیت با رویکرد کلامی راست.

۲- با رویکرد فلسفه مشائی است.

۳- با تفاوت‌هایی فلسفه اشراقی

۴- فلسفه صدرایی

۵- عرفانی است.

البته فلسفه صدرایی تلاشش این است که به عرفان نزدیک بشود ولی باز هم بخواهیم خیلی دقیق مرزها را ملاحظه کنیم عرفان به آن معنا با مشرب صدرایی تفاوت‌هایی دارد.

یکی از مهم‌ترین تفاوت این مشرب، در تحلیل رابطه عالم و آدم و جهان با خداست و تفسیر این رابطه و تفسیر علیت است.

در نگاه کلامی و محدثین، رویکردهای کلامی، علیت خیلی قریب است، این صنعی است که هم داریم، این تصرفاتی که در عالم می‌کنیم خیلی قریب به آن است، یک تصرف این جوری است با تفاصیلی که دارد.

این نگاه که نگاه کلامی است در آن نگاه فلسفه در این مشرب، چه مشائی و چه اشراقی دقیق‌تر شده است، ملاصدرا آن را خیلی رقیق‌تر کرده است.

اما مقابل آن کلامی، آن است که در عرفان وجود دارد که علیت اصلاً یک نوع مظهریت است در نظریه وحدت وجود و امثال اینها.

این نکته ما را به این متفتن می‌کند که بحث تشبه به شکلی در مشرب‌های فلسفی صدرایی و عرفانی یک جایگاه خیلی مهمی دارد، اصل همه عالم در واقع مظهریت دارد یک جلوه و مظهری است که در آن اسماء و صفات تجلی می‌کند و لذا این تشبه در آن به یک اوجی می‌رسد و با یک دقت بالایی معنا پیدا می‌کند.

# نکته

مسانخت بین مخلوق و خالق، دعوای تاریخی دارد و به همین بحث هم برمی‌گردد؛

از کسانی که مسانخت را قبول دارند در حدی که مظهریت اسماء و صفات است تا کسانی که مسانخت را کفر می‌دانند و می‌گویند هیچ سنخیتی وجود ندارد

آن وقت چطور وجود ندارد؟ در حدی که گفته شده است در این حد افراط وجود دارد که ما وقتی در مورد خدا می‌گوییم عالم است یا قادر است یا حی است، اینها مشترک لفظی با علم و حیات و قدرتی که در مخلوق می‌گوییم، در این حد، مشترک لفظی است، معنای مشترک اینجا نیست که به آن معنا بر همه حمل بشود، می‌گوید کاملاً غیر مسانخ است.

این گیرهای عقلی خاص خود را دارد که در فلسفه هم مطرح شده است.

بنابراین به این بیان دیگر می‌شود گفت که دیدگاهی وجود دارد که نفی مطلق مسانخت می‌کند و در نفی مطلق مسانخت، هیچ بابی در اینجا باقی نمی‌ماند، از نظر فلسفی عقلی دیگر اصلاً سنخیت نیست در حدی که مفاهیم هم متفاوت است، سنخیت نیست نه سنخیت به حمل شایع مصداقی، سنخیتی که حتی مفاهیم را قطع می‌کند و تفکیک می‌کند و **﴿بَیْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا یَبْغِیَانِ﴾**[[1]](#footnote-1) می‌شود

می‌بینید این اصلاً رابطه آن اوصاف و اسماء و افعال را اینجا قطع می‌کند، خیلی وقت‌ها فلاسفه می‌گویند این موجب تعطیل فهم می‌شود، دیگر باب تعطیل باب معرفت از آن حاصل می‌شود، اگر مفاهیم مشترک عامی نداشته باشیم در حدی که بعضی در خود وجود گفته‌اند.

در فلسفه دقت کردید می‌گویند اطلاق موجود و وجود بر ممکن و واجب به نحو مشترک لفظی است، همان مشترک لفظی وجود می‌آید که در اوایل فلسفه، ملاصدرا تأکید بر این دارد که مشترک معنوی است و اصلاً اشتراک لفظی معقول نیست.

آن اشتراک لفظی که برخی از متکلمین در باب وجود گفته‌اند و تأکید کرده‌اند اطلاق وجود و موجود بر خدا، با اطلاق اینها بر ممکن در حدی از فاصله است که دو معنا دارد، اشتراک لفظی است.

آن مطلب از اوصاف هم آمده است، در علم و قدرت و حیات و سایر اوصاف هم آن قصه باز جاری است یعنی مرزی کشیده است و می‌گوید تمام این واژگان و مفاهیمی که اطلاق می‌شود به ظاهر هم بر ممکن و هم بر خدا، اینها همه مشترک لفظی است. آن چیز دیگری است که ما عمق آن را نمی‌فهمیم ولی با قرائن و ادله می‌فهمیم باید لفظ هم مشترک باشد.

این در این سمت قصه است که یک مرزبندی ایجاد می‌کند حتی در اشتراک لفظی مفاهیم.

یک مقدار پایین‌تر بیاید می‌گوید مفهوم اشتراک معنوی را قبول داریم ولی در مصداق بینهما بونٌ بعید است که نمی‌شود هیچ نسبتی بین آن‌ها قائل بود جز در حد یک مفهوم انتزاعی.

این یک سمت از نظریات در ارتباط انسان با خداوند، ارتباط هستی و ممکن با خداوند تا آن سمت اوج که در حکمت صدرایی عرفان می‌آید.

حالا حکمت صدرایی و عرفان، مفاهیم مشترک می‌شوند و در ارتباط خارجی و عینی هم یا فقر وجودی می‌آید که رابطه اینقدر نزدیک می‌شود یا آن تجلی و مظهریت می‌آید.

البته این مظهریت اسماء و صفات که عالم جلوه است و مظهر است و نمادی است از آن، در حکمت متعالیه هم مطرح است در عرفان وحدت شخصی هم وجود دارد و در این نظریه گفته می‌شود آن اسماء و صفات الهی است که تجلی می‌کند و انواع تجلیات آن داستان‌های پیچیده دارد که در عرفان مطرح شده است، تجلیات انفرادی، تجلیات ترکیبی و امثال اینها و عالم و آدم و احوالی که در این عالم و آدم هست به عنوان نماد و جلوه‌ای از اسماء و صفات به شمار می‌آید و تناکح اسماء و صفات، گاهی اسماء و صفات به شکل مفرد و مجرد و تنها ظهور و بروز پیدا می‌کنند و در بسیاری از موارد تناکح اسماء و صفات است، تداخل و ترکیب است یعنی چند اسم و صفت به شکل ترکیبی…

تناکح اسماء و صفات یک اصطلاح جاافتاده‌ای در عرفان است و حتی این تناکح این‌جوری را میگویند نمادی از اسماء و صفات الهی است.

می‌گوید این نکاح، به معنای خارجی، آن اجتماعی که انجام می‌شود جلوه‌ای از یک نوع تناکح اسماء و صفات الهی است.

این بحث که الان با ادبیات فقهی می‌خواهیم سراغ مسئله برویم ریشه‌های این‌جوری در کلام و فلسفه و عرفان دارد.

آن که می‌گوید اینجا مظهریت اسماء و صفات است، آن هم ممکن است بگوید در مقامی که شما می‌خواهید کپی‌برداری کنید و استنباط فقهی بکنید این حق را ندارید یک واقعیت عینی است که خودش تأثیرات خود را می‌گذارد، شما بخواهید کپی‌برداری بکنید این را نمی‌پذیرم.

کما اینکه در این طرف هم کسی که این رابطه را کاملاً قطع کرده است حتی در حد اشتراک لفظی ممکن است او هم بگوید اینجا من می‌گویم خدا این کار را کرده است و شما می‌توانید کپی‌بردارید مثلاً هدایت خدا در قرآن، یک هدایت تدریجی است، یا از اعتقادات شروع می‌شود به فروع می‌رسد، می‌گوید از این کپی‌برداری کن، ولو اینکه قائل به آن بحث‌های فلسفی هستند.

خواستم بگویم این بحث یک جوری با آن ربط دارد، اگر کسی گفت بینهما برزخ لا یبغیان، اینجا از نظر فقهی و اصولی جای بحث ندارد، بحث نکند

بحث فقهی می‌کنیم، خدا در قرآن برای هدایت بشر فنون بدیهی را به کار گرفته است و ما هم به کار می‌گیریم. ما ادبیات عرفانی را از این حیث اینجا به کار می‌گیریم.

این هم یک بحث که ارتباط با آن مباحث فلسفی و عرفانی وجود دارد و قصه مسانخت و عدم مسانخت و رابطه عالم با خداوند در این مسئله مؤثر است که اگر کسی قائل به‌ عدم مسانخت به نحو مطلق شد به یک شکلی راه بر این بحث‌ها بسته می‌شود

اما اگر کسی قائل به این شد که مسانخت فی‌الجمله هیچ منافاتی با توحید و امثال اینها ندارد طبعاً راه باز می‌شود، فی‌الجمله تقریباً مسلّم است ولی بین این فلسفه مشایی و صدرایی و آن رویکرد عرفانی جای بحث زیادی دارد.

بحث عرفانی این جور است که وحدت شخصی وجود داوری فقها درباره آن از کفر تا توحید محض است، کسی مثل امام آن را توحید خالص می‌داند و کسانی هم به صراحت در این تبلیغات عنوان کفر آمده است.

البته بعضی از تفسیرها حتماً کفر است، مثل حلول و… که ملاصدرا گفته است و عوام از صوفیه می‌گویند حتماً کفر است اما بعضی از تفسیرها دارد ممکن است کسی بگوید توحید ناب آن است و کسی بگوید نه آن هم کفر است.

# مطلب دیگر

این است تحلیل و تبیین تحلیلی صفات و اسماء خدا با یک رفتارهای تربیتی و اجتماعی و امثال اینها در حد یک تفسیر و برداشت منظور نیست ممکن است کسی برداشتی از اسم خدا داشته باشد و بگوید ما از این اسم خدا می‌توانیم استفاده بکنیم، بحث ما الان در برداشت‌ها نیست بحث ما استنباط حکم از آن است ولو یک حکم رجحانی، نه صرف یک برداشت و تحلیلی که حالت حکمت دارد. برداشت روشمندی که ما را به یک حکم برساند مقصود است و این واضح است.

# یک بحث دیگر

نکته اول

این است که در ادبیات دینی و قرآنی، بحث تشبه و امثال اینها خیلی وجود ندارد آن که در ادبیات دینی در رابطه انسان با خدا داریم مفاهیمی از این قبیل است، اطاعت است، اطاعت یک امر خیلی جاافتاده، سکه رایج در ادبیات دینی در ارتباط انسان با خدا در عالم تشریع و افعال اختیاری است.

در رابطه انسان با خدا در افعال اختیاری، در ادبیات دینی در اینجا تشبه و همگونی و مسانخ شدن نداریم، آنچه داریم، بیشتر اطاعت است و احیاناً تقرب است.

در رابطه با خدا این که در ارتکاز من هست این است که در مورد خدا اتباع نداریم، اتباع رسل داریم یا اتباع قرآن یا اتباع وحی داریم **﴿إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا یُوحَی إِلَیَّ﴾**[[2]](#footnote-2).

آن که در ارتباط ما با خدا رایج است در افعال و رفتارهایمان، ادبیاتی است که این واژگان در آن برجسته است، اطاعت هست و تقرب و امثال اینها، اتباع نیست. می‌خواهیم بگوییم توجه به این تفاوت ادبیات داشته باشید.

بنابراین در مورد خداوند آن که جاافتاده است اطاعت است اما واژگانی مثل اتباع یا تأسی، یا اقتداء، ائتمام، اینها چیزهایی است که در معصومین از آن‌ها استفاده می‌کردیم که ادله‌ای که می‌گوید تأسی بکن، اقتداء بکن، ائتمام بکن، این واژگانی که نزدیک به بحث سیره بود و تبعیت از باب سیره بود، این در خداوند تقریباً به این شکل نیست.

آن که در خداوند الان ما با ادبیات قرآنی مواجه هستیم این است که واژگانی مثل ائتمام و اقتداء و تأسی و حتی اتباع، مستقیم به خود خدا تعلق نگرفته است و آن‌ها که تعلق گرفته است باید بحث کنیم.

اینها که مقداری واضح است که منظومه واژگانی است که با سیره به مفهومی که در معصوم داشتیم تناسب و مناسخت داشت، این در ارتباط تشریعی انسان با خدا، وجود ندارد و آن که وجود دارد واژگانی است که یکی از آن اطاعت است که در آن هیچ رنگ و بوی چیز نیست، ظاهر اطاعت این است که بعث و زجر او، فرمان او را فرمان ببر.

# واژگان ارتباط انسان با خدا

اما یک واژگانی وجود دارد که باید آن را مروری داشته باشیم

۱- تقرب، شاید واژه قابل تأمل در اینجا واژه تقرب هست و اینکه در قرآن آیا تقربوا الی الله به شکل امر وجود دارد؟ اگر نداشته باشیم در تعلیلات وجود دارد یعنی مسلم است که تقرب به خدا یک امر مطلوبی است.

با این مقدمات به اینجا رسیدیم که واژگانی که در روابط ما با خدا به کار رفته است و ما به آن مأمور شده‌ایم، آن واژه‌ها چیزی هست که نوعی کپی‌برداری را از آن استفاده کرد به مفهومی که ما می‌گوییم یا خیر؟ این بحث اول است.

1. - سوره الرحمن، آیه ۲۰ [↑](#footnote-ref-1)
2. - سوره احقاف، آیه۹ [↑](#footnote-ref-2)